

شش چالش اساسی آمریکا در خاورمیانه امروز

نویسندگان: جواد منزوی بزرگی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۱

داوود نظرپور**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰

چکیده

خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای با اهمیت راهبردی، همواره در زمره یکی از اولویت‌های مهم در سیاست خارجی واشنگتن مطرح بوده است. وجود دولت‌های وابسته به این کشور در منطقه و حمایت همه‌جانبه آمریکا از رژیم‌های خودکامه خاورمیانه نشان‌دهنده اهمیت قابل توجه این منطقه است. این نکته درستی است که آمریکا پس از جنگ جهانی دوم موفق شد جایگاه خود را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای اثرگذار در خاورمیانه تحکیم نماید، اما با این حال به‌نظر می‌رسد که در چند سال اخیر با وقوع تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب و اسلام، جایگاه این کشور در خاورمیانه دچار دگرگونی و دگردیسی شده است. تغییر در فضای سیاسی و اقتصادی خاورمیانه به‌شدت بر جایگاه ایالات متحده در این منطقه و جهان اسلام تأثیر منفی بسزایی گذاشته است. علاوه بر این آنچه که امروزه از آن به‌عنوان بیداری اسلامی یاد می‌شود و محور اصلی تغییر در وضع موجود تلقی می‌گردد، دولت‌های ایالات متحده و به‌ویژه دولت فعلی حاکم بر این کشور را با چالش‌های متعدد دیگری روبه‌رو گردانیده و آن را در شرایط دشوارتری در قیاس با گذشته قرار داده است. از جمله برخی از چالش‌های دهه‌های اخیر می‌توان به مخاطره افتادن منافع پایدار و سنتی ایالات متحده، دست و پنجه‌گرم نمودن منطقه با ناآرامی‌های پیوسته و پایدار، موضوع برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران که در صورت حل‌وفصل صلح‌آمیز آن به بزرگ‌ترین دستاورد دولت اوباما تبدیل خواهد شد، موضوع حل مناقشه فلسطینی - اسرائیلی اشاره کرد. روش تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش ابتدا بر توصیف مطالب و سپس تحلیل آنها استوار خواهد بود.

واژگان کلیدی: چالش‌های امنیتی، خاورمیانه، ایالات متحده

* دانشجوی دکترای مطالعات امنیت ملی دانشگاه عالی دفاع ملی

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه خوارزمی تهران

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۴، صص ۷۳ - ۵۱

امنیت یک مفهوم آشنا و قابل شناخت برای تمام جوامع بشری از جوامع اولیه همچون قبایل کوچک تا امپراتوری‌های بزرگ جهان باستان و دولت شهرهای یونان بوده است و به همین دلیل امروز نیز تلاش برای رسیدن به امنیت، اولویت نخست در خط‌مشی‌های واحدهای سیاسی مختلف را به خود اختصاص داده و راه‌های تامین آن از جایگاهی خاص در سیاست‌گذاری‌های امنیتی دولت‌ها برخوردار بوده است.

امنیت از مقوله‌هایی اساسی است که وجود آن در تمام ابعاد زندگی بشری به گونه‌ای قابل لمس و مؤثر احساس می‌شود و از دیرباز تا به الان در حیات انسانی منشأ تحولات و دگرگونی‌های فراوان بوده است. مبنا و اساس جستجوی امنیت را می‌توان در انگیزه‌ها و کشش‌های انسان‌ها دنبال کرد. به این معنی که جستجوی امنیت از مهم‌ترین کشش‌ها و انگیزه‌های انسانی است که با جوهر هستی انسان پیوند ناگسستنی دارد. حفظ ذات و صیانت نفس از اساسی‌ترین میل‌های انسان است که به روایت تاریخ حتی انسان‌های اولیه وقتی به مکان‌هایی بر می‌خوردند که برای آنها ناآشنا بود، از ترس اینکه مبدا به آنها آسیب برسد به غارها پناه می‌بردند و خود را پنهان می‌کردند. این حقیقت خود نشان‌دهنده آن است که نیاز به امنیت یک امری کاملاً طبیعی بوده و انسان‌ها را وا می‌دارد که در تامین آن در سطح فردی و یا جمعی از خود تحرکاتی نشان دهد. اساس تشکیل جامعه نیز مسائل امنیتی بوده که در این خصوص می‌توان به نظریه قرارداد اجتماعی فلاسفه قرن هجدهم از هابز گرفته تا روسو اشاره کرد. به عقیده آنها نیاز به تضمین جمعی امنیت افراد اولین مرحله قانونی برای شکل‌گیری یک دولت است.

به این صورت می‌توان گفت که تامین امنیت و راه‌های دستیابی به آن از جمله این سنگ بناهای شکل‌گیری واحدهای سیاسی از نگاه تاریخی بوده است تا اعضای جوامع انسان‌ها از این طریق بتوانند به کمک همدیگر بشتافند تا اینکه به مهم‌ترین نیاز خود یعنی تامین امنیت دست یابند. اما آنچه در جوامع اولیه و حتی تا این اواخر مطرح بود یک دیدگاه محدود به امنیت بود، طوری که بحث امنیت روی موضوعات نظامی متمرکز بود؛ یعنی یک نوع دید تقلیل‌گرایانه نسبت به امنیت حکم‌فرما بود و امنیت را در توانایی‌های نظامی و برقراری صلح بعد از جنگ‌ها جستجو

می‌کردند. ولی امروز امنیت دیگر محدود به آرامش پس از جنگ‌های ویرانگر و توانایی نظامی نشده، بلکه به تمام سطوح زندگی مدرن انسان‌ها تسری یافته است. امروزه مفهوم امنیت تنها مسائل نظامی را در بر نمی‌گیرد، بلکه تمام عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، سرزمینی، تمدن و جان انسان‌ها را شامل می‌شود و در تمام ابعاد زندگی انسان مصداق و معنای عینی پیدا می‌کند و به‌همین دلیل است که به تعریف جدیدی از امنیت یعنی «امنیت فراگیر» منجر گردیده است. تحولات شکل‌گرفته در دهه‌های اخیر نه تنها سبب تغییر در مفهوم امنیت و ابعاد آن گردیده است، بلکه راه‌ها و راهبردهایی در پیش گرفته از سوی واحدهای سیاسی را در جهت دستیابی به امنیت دربر می‌گیرد. حال با توجه به اهمیت موضوع امنیت در جدال برانگیزترین نقطه دنیا یعنی خاورمیانه و یک از مهم‌ترین بازیگران این منطقه یعنی ایالات متحده، سوال اصلی که مورد بحث قرار می‌گیرد این است که چالش‌های پیش روی ایالات متحده در خاورمیانه چه می‌باشند و این چالش‌ها چه تاثیری بر منافع واشنگتن در این منطقه از خود برجای گذارده‌اند؟

چالش‌های پیش روی ایالات متحده عبارتند از:

(الف) به خطر افتادن منافع سنتی ایالات متحده در خاورمیانه؛

(ب) رابطه مستقیم سیاست و اقتصاد باثبات و بی‌ثباتی در منطقه؛

(ج) برنامه صلح آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران؛

(د) عدم برخورداری منطقه از دورنمای صلح آمیز در آینده؛

(ه) تهدید رو به ظهور تروریسم؛ و

(و) ناکامی در دستیابی به صلح فلسطینی - اسرائیلی.

چالش‌های پیش روی اخیر در منطقه و پیچیدگی‌های روزافزون آن باعث شده است که ایالات متحده در حفظ و پیشبرد اهداف و منافع خود با سردرگمی‌هایی مواجه گردد، اما تداوم این مشکلات بدین معنا نیست که این کشور منافع راهبردی و درازمدت خود را در خاورمیانه به‌کنار گذارده و آن را در اختیار رقبای منطقه‌ای خود خواهد گذاشت، بلکه در پی بهره‌برداری از راه‌های جدید برای برآوردن اهداف منافع خود بر خواهد آمد.

مبانی نظری

با نگاه نسبتاً دقیق به تحولات امنیتی خاورمیانه در طول چند دهه می‌توان به راحتی پی برد که دولت‌ها حرف اول را در این منطقه می‌زنند. گرچه در چند سال اخیر گسترش تروریسم در منطقه به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، ظهور بازیگران غیردولتی همچون القاعده و در نهایت شکل‌گیری خیزش‌های مردمی از نقش و اهمیت دولت‌ها در مهندسی تحولات منطقه کاسته است، اما با این حال به نظرمی رسد که زمان زیادی طول خواهد کشید تا دولت‌ها جای خود را به مردم و نهادهای غیردولتی بدهند. با توجه به اینکه نظریه واقع‌گرایی در مدیریت امنیت، نقش اصلی را بر دولت و بازیگران رسمی قائل می‌شود، برای چارچوب‌بندی مقاله حاضر از این تئوری سیاسی کمک می‌طلبیم. از این رو ضروری است تا به بیان مطالبی در خصوص بنیان‌های فکری این نظریه بپردازیم. با توجه به نقش گروه‌های غیردولتی در ادامه این قسمت به دیدگاه‌های نظریات آرمان‌گرایی نیز نگاهی انداخته خواهد شد.

اولین نگاه و مکتبی که در بحث امنیت وجود دارد، نگاه رئالیستی است. رئالیست‌ها امنیت را به‌شکلی متفاوت از هم مطالعه کرده‌اند. مهم‌ترین مولفه‌های مورد نظر رئالیست‌ها درباره امنیت عبارتند از:

یک. روابط بین دولت‌ها در یک محیط آنارشیک شکل می‌گیرد. آنارشیک مفهومی است که در مقابل مفهوم هابزارکی قرار می‌گیرد یا به عبارتی نظم آنارشیک در مقابل نظم سلسله‌مراتبی. در نظم سلسله‌مراتبی اعمال قدرت توسط قوه مرکزی هم مشروع و هم امکان‌پذیر است. اصولاً یک سلسله از سازوکارها برای ایجاد و ابقای نظم معرفی می‌شود. در نظم آنارشیک قدرت مرکزی مشروع وجود ندارد. بنابراین آنارشیک همچنان که عامه مردم آن را هرج‌ومرج و آشوب‌زدگی می‌پندارند، بی‌نظمی نیست، بلکه نظم است بدون قدرت مشروع مرکزی.

دو. دولت‌ها برای تامین امنیت خود به هیچ سازوکاری جز خودیاری نمی‌توانند متکی باشند. سه. قدرت نظامی مولفه اساسی در تامین امنیت محسوب می‌شود. پس در محیط آنارشی اصل خودیاری و قدرت نظامی محور اساسی مطالعات امنیتی از منظر واقع‌گرایان است. بنابراین توصیه واقع‌گرایان برای تامین و حفظ امنیت، افزایش قدرت به‌خصوص قدرت نظامی است. از دیدگاه

واقع‌گرایان نظر به اینکه دولت‌ها از وارد شدن به جنگ نگراند، بنابراین امنیت دغدغه اصلی آنان را تشکیل می‌دهد. وجود آنا‌رشی هم بدان معناست که دولت‌ها نمی‌توانند به‌طور کامل روی حمایت سایرین حساب کنند. حتی از دیدگاه‌های نواق‌گرایان هم امنیت عالی‌ترین هدف تلقی می‌شود. لیبرالیست‌ها نیز دولت را به‌عنوان بازیگر صحنه سیاست بین‌الملل در نظر می‌گیرند، ولی نه به‌صورت تنها بازیگر اصلی، بلکه بر این اعتقادند که علاوه بر دولت‌ها می‌بایستی به بازیگران فراملی نظیر سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، انجمن‌ها و رژیم‌های بین‌المللی و به غیر از آنها نیز توجه کرد. لیبرالیست‌ها بر اهمیت مسائل اقتصادی، فناوری و زیست‌محیطی بیش از جنبه‌های نظامی تاکید دارند. لیبرال‌ها وجود حاکمیت‌های جداگانه، تصلب مرزبندی‌های حقوقی و فیزیکی، تقویت ملیت‌گرایی و وجود رژیم‌های غیردموکراتیک را عامل برهم زنده صلح و امنیت و بروز جنگ و نقش در روابط بین‌الملل می‌دانند. لیبرال‌ها پذیرش آنا‌رشی را با دایمی بودن آنا‌رشی یکسان نمی‌پندارند، بلکه معتقدند آنا‌رشی دایمی نیست و راه‌کارهایی برای تغییر آنا‌رشی وجود دارد؛ یعنی می‌توان با سازوکار مشخص آن را کنترل کرد و یا در کل آن را از بین برد. لیبرال‌ها معتقدند کانون شکل‌دهی به جنگ و صلح در نظام بین‌المللی آنا‌رشی است و برای اصلاح جنگ باید آنا‌رشی را اصلاح کرد.

بنابراین لیبرال‌ها افزایش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و تقویت نظام‌های دموکراتیک را کنترل‌کننده آنا‌رشی و ایجادکننده صلح و امنیت می‌دانند. این مکتب که در دهه ۷۰ میلادی شکل گرفت، بر این نکته تمرکز داشت که تحولات اقتصادی بین‌المللی نوع خاصی از وابستگی را بین کشورها به‌وجود آورده است.

طرفداران این مکتب معتقدند نوع خاصی از روابط اقتصادی که بر اثر تحولات جهانی به‌وجود می‌آید و وابستگی اقتصادی بین کشورها را رقم می‌زند، بازیگران بین‌المللی را از دست زدن به قدرت نظامی و زور برای پایان دادن به تخاصمات برحذر می‌دارد و دولت‌ها دیگر نمی‌توانند برای رفع تخاصمات خود به جنگ متوسل شوند، بلکه با سازوکارهای دیگر باید منازعات را پایان دهند. ریچارد روزکرانس معتقد است که روابط اقتصادی سرمایه‌داری بین دولت‌ها موجب کاهش تمایل آنها به جنگ می‌شود. آنها معتقدند علت ناامنی و جنگ و درگیری در خاورمیانه این است

که در خاورمیانه اقتصاد سرمایه‌داری - لیبرالی شکل نگرفته است و اگر همین تعارضات را از منطقه خاورمیانه به آسیای جنوب شرقی ببریم، این تعارضات شکل نخواهند گرفت. بنابراین یک نوع از روابط اقتصادی متقابل بین بازیگران در اثر تحولات بین‌المللی به وجود می‌آید که دولت‌ها دیگر نمی‌توانند از راه جنگ وارد شوند. پس ریشه ناامنی و فقدان امنیت به مناسبات ویژه اقتصادی برمی‌گردد. در نتیجه از منظر لیبرالیست‌ها اقتصاد سرمایه‌داری و لیبرالی رفع‌کننده تعارضات و ایجادکننده امنیت بین‌الملل است. در ادامه بحث به چالش‌های پیش روی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه به‌عنوان یک منطقه راهبردی و کلیدی خواهیم پرداخت.

چالش اول: به‌خطر افتادن منافع سنتی ایالات متحده در خاورمیانه

به نظرمی‌رسد که ناکامی‌های سیاسی، رکود اقتصادی و نابسامانی گسترده مالی تنگناهایی برای ایالات متحده در رسیدن به اهداف و هژمونی جهانی خود ایجاد کرده است. دو جنگ عراق و افغانستان افکار عمومی ایالات متحده را نسبت به این کشور در خصوص ماموریت‌های برون‌مرزی‌اش به‌شدت بدبین نموده است؛ علاوه بر این صرف بودجه‌های هنگفت دفاعی و نظامی تردیدهایی را درباره امکان تداوم ماموریت‌های درازمدت نظامی ایالات متحده در خاورمیانه به‌وجود آورده است. در این میان تحول در سیاست‌های راهبردی ایالات متحده و تغییر تمرکز محوری دولت اواما از خاورمیانه به سمت آسیای جنوب شرقی، سوالات بسیار مهمی را درباره حضور واشنگتن در منطقه پر افت‌وخیز خاورمیانه برانگیخته است. برخی از متحدان و شرکای منطقه‌ای ایالات متحده به این باور رسیده‌اند که واشنگتن به‌تدریج در پی ترک خاورمیانه بوده و با این خط‌مشی زمینه را برای ظهور قدرت‌های رقیب مهیاتر خواهد کرد. (حمید، ۱۳۸۹، ۱۹۰-۱۸۳)

با این حال برخلاف دیدگاه برخی افراد و کشورها در مورد خروج ایالات متحده از منطقه، واشنگتن هیچ‌گونه طرحی برای خروج از خاورمیانه ندارد. بر طبق سند راهبردی منتشر شده از سوی وزارت دفاع آمریکا در ۲۰۱۲، سران کاخ سفید دو منطقه را مشخص کرده‌اند که از آن مناطق، آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه به‌عنوان نقاط کانونی در نیل به اهداف منافع ملی و سیاست‌گذاری‌های خارجی یاد می‌کنند.

بر اساس مفاد این سند «ایالات متحده بیشترین اولویت را بر حضور نظامی در خاورمیانه و حمایت و پشتیبانی از متحدان و شرکای منطقه‌ای خود قرار خواهد داد و کماکان بر این رویکردش ثابت‌قدم باقی خواهد ماند.» این سند در حوزه نظامی ده ماموریت را به دولت ایالات متحده محول کرده است که هشت مورد از آنها ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با منافع و دغدغه‌های راهبردی آمریکا در خاورمیانه دارد. (Sustaining U.S Global ... , 2012, 2)

پس می‌توان به این نکته بسیار کلیدی و مهم رسید که خاورمیانه همچنان برای ایالات متحده یک اولویت مهم باقی خواهد ماند؛ چون این کشور منافع مهمی در این منطقه دارد و می‌خواهد از آنها دفاع و حراست نماید. اوباما در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۳ از چهار سازوکار تعیین‌کننده منطقه‌ای به‌عنوان منافع اساسی برای ایالات متحده در خاورمیانه یاد کرد. این سازوکارها عبارتند از:

یک. مقابله با تهاجم خارجی علیه متحدان و شرکای منطقه‌ای این کشور؛

دو. اطمینان از انتقال آزاد جریان انرژی از خاورمیانه به جهان؛

سه. نابودی شبکه‌های تروریستی که در صدد تهدید ایالات متحده و منافع منطقه‌ای و جهانی

آن می‌باشند؛ و

چهار. جلوگیری از اشاعه و کاربرد تسلیحات کشتار دسته‌جمعی.

او همچنین گسترش صلح و توسعه دموکراسی، حقوق بشر و بازارهای آزاد را به‌عنوان منافع ایالات متحده بیان کرد؛ با این حال این منافع جزو منافع اصلی و راهبردی ایالات متحده محسوب نمی‌گردند. تضمین تمامی این منافع نیازمند تعهد مداوم و پایدار ایالات متحده در استفاده از قدرت ملی می‌باشد و الزاما به معنی این است که ایالات متحده باید به‌طور جدی در این زمینه‌ها گام بردارد و در خاورمیانه دخالت کند. در این راستا بود که پرزیدنت اوباما در اظهارات خود در بزرگ‌ترین تشکل بین‌المللی یعنی گروه‌مایی اعضای مجمع عمومی سازمان ملل اعلام کرد که «ما برای مدت بسیار طولانی در منطقه (خاورمیانه) باقی خواهیم ماند.» (President Barack Obama, 2013)

بعدها چاک هگل، وزیر دفاع ایالات متحده که در مذاکرات منامه در بحرین حضور داشت، تاکید

کرد که « وزارت دفاع این کشور به حضور مستحکم نظامی خود در منطقه خلیج فارس ادامه خواهد داد، حضوری که قطع به یقین در واکنش سریع به بحران‌ها، تحدید تهاجم خارجی و اطمینان از اهمیت متحدان هدف‌گذاری شده است.» هگل اظهار کرد که با وجود خروج ایالات متحده از عراق، این کشور ۳۵ هزار نیروی نظامی در منطقه نگه داشته است که ده هزار نفر از آنها در قالب نیروهای واکنش سریع مشغول به خدمت هستند. این نیروها همواره برای مقابله با تهاجم خارجی، خود را آماده کرده‌اند. علاوه بر این، ایالات متحده جنگنده‌های فوق پیشرفته F-22، بیش از ۴۰ کشتی که شامل گروه‌های ضربت می‌باشند، در منطقه مستقر کرده است. او همچنین به تلاش‌های جدی ایالات متحده برای ایجاد همکاری‌های مشترک منطقه‌ای اشاره کرد. (Hagel, 2013)

روش‌های ایالات متحده برای حفاظت از منافع خود در منطقه و تحقق آنها می‌بایستی با محور قرار دادن چالش‌ها و تنگناهای منطقه‌ای متحول گردد. به عبارت دیگر، ایالات متحده چاره‌ای ندارد جز اینکه متناسب با دگرذیسی‌های منطقه‌ای از روش‌های جدیدی برای حفظ و تداوم منافع خود بهره جوید. در این راستا آمریکا به دنبال حفظ منافع خود با حداقل هزینه خواهد بود؛ یعنی به جای نبردهای گسترده زمینی با نیروهای تروریستی از ظرفیت کشورهای منطقه در این خصوص بهره‌مند خواهد شد و درگیری‌های مستقیم خود را تا حد امکان کاهش خواهد داد. بازیگران منطقه‌ای می‌توانند سبب‌ساز کاهش حضور ملایم نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس گردند، به دلیل اینکه توان نظامی کشورهای منطقه با گذشت زمان در حال پیشرفت می‌باشد و دیگر نیازی به ارسال گسترده نیرو برای مثال به افغانستان نمی‌باشد. اگر دیپلماسی شکل گرفته با ایران سرانجام به بن‌بست هسته‌ای خاتمه دهد، می‌تواند منجر به ایجاد تعادل جدیدی در حضور نیروهای نظامی ایالات متحده شود؛ نیروهایی که خود را برای یک جنگ احتمالی با ایران در منطقه آماده می‌کنند. با وجود این، حتی اگر روش‌های حضور و مداخله از تاکید جدی بر استقرار نیروهای نظامی به دیپلماسی، توسعه، تجارت و دیگر ابزارهای قدرت ملی تغییر پیدا کند، واشنگتن همچنان اصلی‌ترین اولویت خود را بر اطمینان از امنیت منطقه‌ای قرار خواهد داد. (Shadi & Manaville, 2013, 95-99)

چالش دوم: رابطه مستقیم سیاست و اقتصاد با ثبات و بی‌ثباتی در منطقه

به طور کلی، بیداری اسلامی شکل گرفته در جهان عرب مسیر تحولات خاورمیانه را تغییر داده و ملت‌های عربی و اسلامی را در مراحل مختلف گذار سیاسی و دست‌وپنجه نرم کردن با آشوب‌ها و ناآرامی‌های داخلی تنها گذاشته است. برخی از کشورها همانند تونس و تا حدود بسیار اندکی یمن در مسیر حرکت به سوی یک نظام مردمی محور گام برداشته‌اند، اما با این حال با ناکامی مواجه شده و به نظمی‌رسد در جهت ایجاد یک نظام مردم‌سالارانه و مبتنی بر آرای افکار عمومی فاصله زیادی داشته باشند. مصر نیز در ابتدا اقدامات قابل توجهی را از خود برای ایجاد دولت مردم‌سالارانه و دموکراتیک نشان داد، اما با وجود این، واقعیات این کشور به خوبی نمایان ساخت که نظام سیاسی مستقر در قاهره همچنان درگیر تقابل میان یک دولت انقلابی و یک حکومت نظامی می‌باشد. لیبی، همکاری گروه‌های معارض معمر قذافی و نیروهای بین‌المللی به رهبری ناتو منتهی به نابودی حاکم سابق این کشور شدند و دولت جدیدی به وجود آمد، اما با این حال به نظر می‌رسد که دولت جدید همچنان در حفظ امنیت داخلی ناتوان باقی مانده و این امر سبب شده است که گروه‌های شبه‌نظامی برای افزایش حوزه نفوذ خود در کشور به رقابت با همدیگر می‌پردازند. در بحرین، اعتراضات دسته‌جمعی و فراگیر شیعیان که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، با مداخله نظامی و سرکوب وحشیانه عربستان سعودی و دیگر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس همراه شد. همه این رخدادها به اتفاق حکایت از شکل‌گیری چالش جدیدی در منطقه دارد که می‌تواند پیامدهای خطرناک و ناپهنگامی برای ایالات متحده داشته باشد.

در سوریه، شکل‌گیری آرام آرام یک جنبش اعتراضی صلح‌آمیز به دلیل عدم برآورده نشدن خواسته‌های مردمی از سوی رژیم بشار اسد و نیز ورود قدرت‌های منطقه‌ای ترویج‌دهنده فرهنگ افراط‌گرایی منجر به وقوع ناآرامی‌های داخلی و درنهایت شکل‌گیری نبردهای خونین نیابتی در حوزه‌های قومی - مذهبی شد. مداخله آنها سبب شد که نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر از مردم سوریه کشته شده و میلیون‌ها نفر آواره و بی‌خانمان گردند. سیل ورود پناهندگان به کشورهای مجاور سوریه تبعات امنیتی بسیار زیادی بر کشورهای منطقه از جمله لبنان، اردن، ترکیه، عراق و مصر تحمیل کرده است. (Demir, 2013, 56-59)

بی‌ثباتی‌های حادث شده در کشورهای عربی علاوه بر به چالش طلبیدن بنیادهای سیاسی و امنیتی این کشورها صدمات زیادی بر اقتصاد آنها تحمیل کرده است؛ هزینه‌هایی که جبران آنها سال‌های بسیار زیادی به طول خواهد انجامید. در مجموع دو نوع گرایش مهم و اثرگذار در خاورمیانه سمت و سوی دگرگونی‌های اقتصادی منطقه را تعیین می‌کنند: گرایش اول کشورهایی هستند که انقلاب‌ها را تجربه کرده‌اند و از آن متاثر شده‌اند. بنیاد «اچ. اس. بی. سی.» برآورد نموده است که بهار عربی بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلار بر اقتصاد کشورهای خاورمیانه در طی بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ آسیب رسانده است. این نهاد مالی غربی پیش‌بینی کرده است که تولید ناخالص داخلی کشورهای متاثر از انقلاب‌ها (مصر، تونس، لیبی، اردن، لبنان و بحرین) در سال ۲۰۱۴ نسبت به سه سال پیش ۳۵ درصد کاهش پیدا کرده است. ترکیب عواملی چون بحران‌های اقتصادی، عدم پاسخ‌گویی دولت‌ها، فقدان ثبات و نبود حاکمیت قانون باعث افزایش بیکاری و حتی تشدید آن شده است. بنیاد «اچ. اس. بی. سی.» پیش‌بینی کرده است که رشد تولید ناخالص داخلی در خاورمیانه و شمال آفریقا امسال (۲۰۱۳) به ۴ درصد افزایش پیدا خواهد کرد و سال بعد این مقدار دو دهم درصد بیشتر خواهد شد. میزان رشد تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۱ نیز به ترتیب ۵/۴ و ۹/۴ بوده است. این در حالی است که تفاوت‌های فاحشی بین کشورهای نفتی خلیج فارس و کشورهای شمال آفریقا وجود دارد. برای مثال انتظار می‌رود که مصر رشد تولید ناخالص داخلی خود را در سال جاری ۲/۲ افزایش دهد و برای سال بعد نیز سه درصد افزایش خواهد داد، اما با این حال بسیاری از تحلیلگران معتقدند که به دلیل کسری بودجه و کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی این کشور نخواهد توانست چالش‌های اقتصادی خود را از جمله نرخ بیکاری کاهش دهد.

گرایش دوم شامل کشورهایی می‌شد که شاهد رشد اقتصادی بودند، اما با این وجود فشارهای سیاسی آنها را وادار کرد تا بودجه‌های اجتماعی خود را افزایش دهند. کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس که تحت تاثیر قیمت‌های بالای انرژی قرار گرفته بودند، بودجه اجتماعی سرانه خود را از ۱۰.۷ درصد به ۲۹.۵ درصد به منظور کاهش تنش اجتماعی و جلوگیری از مخالفت‌های مردمی افزایش دادند. با وجود این، چنین مخارجی تنها ضعف‌های ساختاری موجود را بدتر کرد، این امر در

مورد کشورهای بیشتری صادق است که وابستگی فراوانی به درآمدهای نفتی داشته و نفت نقش مهمی در ساخت و راهبری اقتصاد آنها بازی می‌کرد. (Arab Spring to Cost ..., 2013)

چالش سوم: برنامه صلح آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

مواجهه دیپلماتیک و نظامی بین ایران و غرب همچنان یک مسئله امنیتی تعیین‌کننده در منطقه به‌شمار می‌رود که در آن دستیابی طرفین به توافق جامع و همه‌جانبه می‌تواند ثبات پایدار در منطقه را با خود به ارمغان بیاورد یا اینکه تقابل میان این دو می‌تواند هزینه‌های زیادی را به منطقه تحمیل نموده و در نهایت سبب‌ساز بی‌ثباتی گسترده در خاورمیانه و شمال آفریقا گردد. در تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ معاهده موقت هسته‌ای در ژنو بین ایران و گروه ۵+۱ (ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، روسیه، چین و آلمان) منعقد شد. این معاهده به‌طور موقت برنامه هسته‌ای ایران را در سطح محدود متوقف می‌کند و یک فرصت شش‌ماهه را برای مذاکرات بیشتر و در نهایت دستیابی به توافق جامع فراهم می‌کند. ایران با اعمال برخی محدودیت‌ها بر فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم و پلوتونیم خود موافقت کرده است. از نظر غربی‌ها این مسئله می‌تواند گام بسیار مهمی در راستای جلوگیری از پیشرفت برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و برخی ابعاد خطرناک آن باشد. در مقابل ایران از هفت میلیارد دلار از دارایی‌های خود که در نتیجه تحریم‌های اخیر در بانک‌های مختلف بین‌المللی بلوکه شده است، بهره‌مند می‌شود.

توافق‌نامه موقت بین ایران و غرب می‌تواند یک فضای دیپلماتیک دوستانه‌ای را ایجاد کند؛ تغییر محسوس و غیرقابل‌انکاری که طرفین می‌توانند بعد از سال‌ها بن‌بست سیاسی آن را تداوم بخشند. باید به این نکته نیز اشاره کرد که توافق‌نامه ژنو، در دسترسی غرب به تمام برنامه‌های هسته‌ای ایران به منظور جلوگیری از دستیابی تهران به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای تضمینی فراهم نمی‌کند. البته اجرای توافق‌نامه بسیار دشوار خواهد بود و احتمال مواجه شدن آن با شکست نیز کم نیست. با توجه به تداوم مذاکرات و ورود آن به مرحله دوم، منتقدان دولت ایران و گروه‌های تندروی مخالف انعقاد معاهده موقت با تهران در ایالات متحده ممکن است درصدد مبادرت به اقداماتی باشند که طرفین را برای ایجاد یک توافق‌نامه جامع ناکام بگذارد. در چند روز

اخیر نیز طرفین به دلیل عدم دستیابی به توافق نهایی، مذاکرات را تا تاریخ دهم تیرماه ۱۳۹۴ تمدید کردند.

به‌رغم چالش‌های موجود در مسیر شکل‌دهی یک توافق جامع، چارچوب نهایی برای کاهش نگرانی جامعه بین‌الملل درباره برنامه هسته‌ای ایران به‌خوبی تدوین و طراحی شده است. غربی‌ها بر این باورند که توافق جامع در بدترین حالت می‌بایستی سه هدف ذیل را برآورده سازد: یک. محدودیت‌های چشمگیری بر غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران اعمال کند؛ دو. سازوکارهای قاعده‌مندی را برای بازرسی‌های مداوم و پیوسته از تاسیسات نظامی و سایت‌های هسته‌ای ایران فراهم آورد؛

سه. به اقدامات شفاف‌سازانه و صادقانه از جانب ایران در خصوص ابعاد نظامی برنامه هسته‌ای‌اش منتهی گردد. (Defining Iranian Nuclear ..., 2014, 1-2)

با وجود این، حتی اگر طرفین موفق شوند به یک توافق نهایی دست یابند، تاثیر آن محدود به موضوع هسته‌ای خواهد بود. این معاهده تمام چالشی را که ایران علیه منافع ایالات متحده در منطقه به‌وجود می‌آورد، از میان نخواهد برد؛ از جمله حمایت تهران از گروه‌های حامی محور مقاومت در منطقه، مقابله با اسرائیل و تقابل با نظام‌های سیاسی توتالیتر در منطقه. در هر صورت تضاد گسترده منافع ایدئولوژیک و سیاسی میان ایران و ایالات متحده در منطقه در حوزه‌های هسته‌ای و غیرهسته‌ای از جهان‌بینی‌های متفاوت دو کشور نسبت به نظم مستقر بین‌المللی سرچشمه می‌گیرد که وجود چنین امری امکان رخت بربستن تنش‌ها و مخاصمات را از فضای مناسبات دو کشور تقریباً غیرممکن کرده است. ایران به احتمال قریب به یقین از نقش خود به‌عنوان قدرت تجدیدطلب و زیرسوال برنده نظم حاکم منطقه‌ای و رهبری جنبش‌های مقاومت دست نخواهد کشید، به‌دلیل اینکه تداوم چنین رویکردی الهام‌بخشی مذهبی ایدئولوژیک آن را در داخل این کشور و ماورای مرزهای آن حفظ خواهد کرد. واشنگتن نیز به سهم خود به‌واسطه برخورداری از منافع هم‌گام و مشترک با کشوری همچون عربستان سعودی و رژیم اشغالگر اسرائیل در دفاع از موقعیت کنونی و نظام مستقر منطقه‌ای برخورد داد. از این‌رو گرچه یک توافق‌نامه هسته‌ای می‌تواند خوش‌بینی‌های سیاسی اندکی را فراهم آورد و بهانه‌ای برای

همکاری مشترک در سایر حوزه‌ها در آینده باشد، اما با این حال پیشرفت در خصوص مسائل فراتر از موضوع هسته‌ای در اندک زمان میسر و ممکن نخواهد بود. (Cartet, 2008, 7-9)

انعقاد یک توافق هسته‌ای با ایران همچنین مستلزم آن است که ایالات متحده به متحدان خود اطمینان دهد که اقدامات واشنگتن برای مقابله با تحرکات منطقه‌ای تهران پایانی نخواهد داشت و اینکه ایالات متحده به حمایت از امنیت متحدان و شرکای خود در منطقه ادامه خواهد داد. به عبارت دیگر، اسرائیل، عربستان سعودی و دیگر کشورهای پادشاهی حاشیه جنوبی خلیج فارس در اولویت اصلی پیاده‌سازی اهداف منطقه‌ای ایالات متحده قرار دارند.

به نظر می‌رسد به‌رغم شکل‌گیری فضای دیپلماتیک و سیاسی، مذاکرات هسته‌ای با ایران به سرانجامی جز شکست ختم نمی‌شود. اگر توافق ژنو ناکام بماند، مذاکرات بعدی بی‌نتیجه خواهند بود و ایران به حرکت خود به سمت تسلیحات هسته‌ای البته از نظر غربی‌ها ادامه خواهد داد، این امر ممکن است منجر به ازدست رفتن فرصت دیپلماتیک دو کشور برای دستیابی به توافق جامع گردد. مواجه شدن توافق جامع با شکست، همچنین می‌تواند منجر به فرار گرفتن واشنگتن در انتخاب سرنوشت‌ساز بین حمله به تاسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی و پذیرش ایران به‌عنوان یک کشور هسته‌ای گردد. این دو عامل به سهم خود می‌توانند منتهی به اقدامات تلافی‌جویانه گسترده تهران یا پذیرش واقعیت هسته‌ای ایران گردد؛ امری که تحقق آن می‌تواند به بی‌ثباتی گسترده‌ای در منطقه البته به‌زعم آمریکایی‌ها و غرب منجر گردد. اجتناب از فرار گرفتن در چنین تنگنایی محرک اصلی برای دستیابی به راه حل جامع و دیپلماتیک می‌باشد. (Allison, & Setter, 2014, 5-6)

چالش چهارم: عدم برخورداری منطقه از دورنمای صلح‌آمیز در آینده

ژئوپلیتیک سیاسی منطقه در حال تجربه و تحمل پیامدهای یک انقلاب بزرگ می‌باشد و این امر وضعیت منطقه را در یک حالت گذار و حرکت به سمت تحول جدیدی قرار داده است. رقابت بین کشورها و بلوک‌های قدرت همیشه شدید بوده و بعد از تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب این روند تسریع شده و به شتاب خود ادامه داده است.

در حالی که منازعه عربی - اسرائیلی از زمان جنگ جهانی دوم، منطقه را به دو سمت و

سوی متفاوت سوق داده، وقایع بعد از جنگ اول خلیج فارس نیز سیاست در منطقه را به‌طور چشم‌گیری به دو گروه متعارض تقسیم‌بندی نموده است: گروه اول معروف به کشورهای میانه‌رو و هم‌سو با سیاست‌های واشنگتن مانند عربستان سعودی، مصر، اردن و کشورهای پادشاهی حاشیه جنوبی خلیج فارس می‌باشند؛ گروه دوم شامل کشورهای محور مقاومت هستند که دربر گیرنده ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان، گروه‌های مقاومت فلسطینی و جهادی می‌باشند. رقابت‌های ژئوپلیتیکی و اختلافات مذهبی بین شیعه و سنی در ترکیب و امتزاج با همدیگر برانگیزنده رفتار این بلوک‌ها و پایه‌های قدرت در منطقه شده‌اند. (Brian, 1-2)

با این حال نظم منطقه‌ای پس از جنگ خلیج فارس به یک نظم شکننده ناکام تبدیل شده است. در سال‌های اخیر قطب جدیدی از جهان اسلام به‌رهبری ترکیه و قطر در منطقه سربرآورده است که این امر منجر به انشقاق و چنددستگی‌های بیشتری در میان کشورهای عضو محور میانه‌رو شده است. قطر توانسته است گستره نفوذ خود را با بهره‌گیری از رسانه‌های ماهواره‌ای و منابع سرشار مالی خود در منطقه افزایش دهد. تقلای ترکیه برای تبدیل شدن به مهم‌ترین کشور جهت‌دهنده تحولات خاورمیانه از تمایلات اسلام‌گرایانه و مردمی آن و همچنین توفیقاتش به‌عنوان یکی از مردمی‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورهای اقتصادی منطقه سرچشمه می‌گیرد. رشد احساسات مردم‌محورانه که با تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب به اوج خود رسیده است، اکنون در حال رقابت با حوزه‌های سنتی قدرت می‌باشد. (بیات، ۱۳۹۰، ۱۶۸-۱۷۰)

عدم برخورداری منطقه از یک دورنمای صلح‌آمیز در آینده از دو عامل مهم و اثرگذار نشأت می‌گیرد: اولین عامل به تضاد قومی - فرقه‌ای مربوط می‌شود که در گذشته نیز منطقه با آن دست به‌گریبان بوده است. این تنش‌ها بعد از حمله ایالات متحده به عراق در ۲۰۰۳ و نابودی رژیم صدام به‌طور قابل ملاحظه‌ای شعله‌ورتر شده است. طی چند سال گذشته نیز بیداری جهان عرب شکاف‌های فرقه‌ای را شدت و حدت بخشیده است. قدرت‌نمایی مقطعی گروه اسلامی عراق و شام موسوم به داعش در خاورمیانه را می‌توان در این راستا مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. (Russel, 2013, 264-267)

عامل دوم به این نکته مهم برمی‌گردد که قطر و ترکیه به‌رغم حمایت از برخی کشورهای

خلیج فارس در نبرد قومی - مذهبی با ایران و محور مقاومت، با پشتیبانی از اخوان المسلمین بر تنش‌های خود با کشورهای محور میانه‌رو در منطقه افزوده‌اند. عربستان سعودی و امارات متحده عربی از گروه‌های اسلام‌گرای اخوان المسلمین به‌عنوان تهدیدی مهمی برای امنیت ملی خود یاد می‌کنند و خودشان را متعهد به مرتفع کردن این تهدید به هر قیمتی می‌دانند. تنش‌های موجود میان کشورهای سنی و به اصطلاح میانه‌رو در انقلاب ۱۵ ژانویه مصر در سال ۲۰۱۱ خود را به‌خوبی بروز داد که طی آن قطر و ترکیه حمایت تمام‌عیار خود از اخوان المسلمین و در ضمن مخالفت با حضور نظامیان و بقایای رژیم مبارک در آینده تحولات این کشور را اعلام کردند. حمایت عربستان سعودی، امارات و کویت در نقطه مقابل آن از رژیم مبارک نماد بارز اختلافات گسترده سیاسی و ظهور یک شکاف راهبردی بین کشورهای عضو حوزه ژئوپلیتیک سنی به‌شمار می‌رفت.

با توجه به تقلیل جایگاه ایالات متحده و افول نسبی نقش آفرینی‌های آن در خاورمیانه و همچنین شکل‌گیری حدس و گمانه‌زنی‌هایی در دولت ایالات متحده مبنی بر ترک خاورمیانه و ورود به شرق آسیا بر تنش‌های موجود میان بلوک‌های قدرت در منطقه بیش از پیش افزوده شده است. (Eran, 2014, 111-112)

چالش پنجم: تهدید رو به ظهور تروریسم

از سال‌های دهه ۱۹۶۰ تروریسم در تعیین خط‌مشی‌های سیاسی در خاورمیانه تاثیر بسزایی از خود به‌جای گذارده و امنیت منطقه و نظام بین‌الملل را با چالش توأم نموده است. در عین حال ماهیت و شکل تهدیدات تروریستی در گذر زمان متحول گشته است. (ایزدی، ۱۳۹۰، ۵۰-۴۹) از سال ۲۰۰۸ روش‌های مقابله با تروریسم ابعاد جدیدی به‌خود گرفته است. علت اصلی این امر از تحركات القاعده در افغانستان و پاکستان نشأت می‌گیرد که توانستند در ۲۰۰۱ و طی حادثه ۱۱ سپتامبر بزرگ‌ترین تهدید امنیتی را علیه منافع ایالات متحده در داخل و خارج از این کشور ایجاد نمایند. در نتیجه ایالات متحده و متحدان آن در راستای انجام اقدامات مبارزه با تروریسم به کاربرد هواپیماهای بدون سرنشین متوسل شدند. جیمز کلپر، مشاور امنیت ملی رییس‌جمهور

ایالات متحده، معتقد است که «باید قدرت القاعده را به حدی پایین آورد که توان انجام عملیات پیچیده با مقیاس گسترده علیه غرب و منافع آن نداشته باشد.» (Clapper, 2013, 4)

گذشته از این آرمان‌هایی که از سوی مردمان انقلابی در مراحل اولیه بیداری اسلامی دنبال می‌شد، چالش بسیار مهمی برای ایدئولوژی القاعده و دوام و مانایی آن در درازمدت از خود برجای گذاشت. گرچه القاعده خواستار انقلاب خشونت‌آمیز و جهاد علیه رژیم‌های مستبد عربی برای سالیان متمادی بود، اما با این حال این گروه هیچ نقشی در شکل‌گیری یا تعیین مسیر اولیه بیداری اسلامی در تونس، مصر و سایر کشورهای درگیر خیزش‌ها نداشت. مشارکت مردم در انتخابات و ظهور جریان‌های اسلام‌گرای مردمی و تقویت و توسعه آنها، ایدئولوژی و زیربنای فکری القاعده را با سوال مهمی مواجه کرد. البته درست است که وقوع کودتای نظامی در مصر و خروج اخوان‌المسلمین از روند قدرت به ایدئولوژی خشونت‌طلبی قوت بخشید، اما با این حال این امر به معنای ضعف جریان اسلامی در تعیین خط‌مشی تحولات چند سال اخیر نمی‌باشد. (Shkolnik, 2012, 1-2)

گرچه گفتمان القاعده به واسطه بیداری در جهان عرب با شکست مواجه شده است، ولی با این حال مشاهده می‌شود که شکل‌گیری خلاء قدرت در نتیجه تغییرات سیاسی در لیبی، سوریه، یمن و دیگر کشورها، فضای مستعدی را برای قدرت‌نمایی مقطعی القاعده به وجود آورده است؛ در این معنای محدود القاعده از بیداری عربی سود برده است. در مجموع گرچه این گروه افراط‌گرای اسلامی دچار ضعف شده و پایه‌های فکری آن زیرسوال رفته است، اما با وجود این، سایر گروه‌های افراط‌گرای خشونت‌طلب در منطقه ظهور کرده و به بقای خود ادامه داده‌اند؛ مانند القاعده شبه‌جزیره که در مرزهای یمن یا الشبیب در سومالی همچنان به اقدامات تروریستی خود ادامه می‌دهند. گرچه القاعده شبه‌جزیره عربستان علاوه بر نبرد در مرزهای یمن، تمرکز اصلی خود را بر هدف قراردادن دشمنان در محیط‌های جغرافیایی دور قرار داده است، اما با این حال به نظر می‌رسد که گروه‌های وابسته به آن به نبرد با دشمنان منطقه‌ای و مجاور تمایل بیشتری دارند.

(Al- Qaeda in Arabian Peninsula, 2013, 1-3)

علاوه بر این سوریه به کانون مهمی برای تروریست‌ها و جنگجویان خارجی از اقصی نقاط منطقه و حتی اروپا تبدیل شده است. تحقیقات صورت گرفته حکایت از آن دارد که پنج‌هزار

جنگجو از کشورهای خارجی به همراه نیروهای وابسته به القاعده همچون جبهه النصره و دولت اسلامی عراق و شام به ناامنی و جنگ داخلی در سوریه دامن زده‌اند. برخی از کارشناسان مسائل منطقه‌ای معتقدند که سوریه به دلیل حضور جنگاوران از کشورهای خارجی مکان بهتری در مقایسه با عراق می‌باشد. حضور گسترده نیروهای تکفیری در سوریه می‌تواند تهدید مهمی را علیه ایالات متحده و متحدان غربی آن به وجود آورد؛ به دلیل اینکه برخی از این نیروهای تکفیری ملیت غربی داشته و ممکن است با ورود به کشورهای خود زمینه‌ساز ناامنی گردند. برخی برآوردها حکایت می‌کند که ۱۲۰۰ نفر از تبعه‌های کشورهای اروپایی از زمان آغاز جنگ داخلی سوریه وارد این کشور شده‌اند. گرچه تهدید مستقیم القاعده علیه ایالات متحده و کشورهای غربی در نتیجه خط‌مشی‌های فراگیر مبارزه با تروریسم از سوی غرب طی ده سال گذشته کاهش یافته و بیداری عربی تهدید مهمی را برضد القاعده ایجاد نموده است، اما با وجود این موفقیت‌ها، می‌توانند خطرات مهمی را علیه شهروندان ایالات متحده، منافع و متحدان این کشور در سطح منطقه به وجود آورند. (Worth and Schumit, 2013)

چالش ششم: ناکامی در دستیابی به صلح فلسطینی - اسرائیلی

یکی دیگر از چالش‌های امنیتی منطقه که به شدت بیش از گذشته امنیت خاورمیانه و به دنبال آن ثبات منافع ایالات متحده را تحت تاثیر خود قرار داده است، مذاکرات صلح فلسطینی - اسرائیلی می‌باشد. حل نزاع و کشمکش بین اسرائیل و فلسطین از واجبات دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوده است؛ چرا که عدم از میان برداشتن این مشکل مانع از تامین حداکثری منافع ایالات متحده در منطقه خاورمیانه شده و نیز سبب جلوگیری از روابط دوستانه آمریکا با کشورهای عربی می‌شود. از دیدگاه مسلمانان کشورهای خاورمیانه هیچ مسئله‌ای به اندازه حمایت ایالات متحده از اسرائیل به روابط این کشورها با آمریکا صدمه نمی‌زند. لذا حل این مساله اولین و بزرگ‌ترین قدمی است که ایالات متحده باید برای آن بردارد. مذاکره و بی‌طرفی ایالات متحده برای حل این مسئله و رسیدن به توافق تنها راه حل مشکل است. روند حل اختلافات و منازعات بین طرف فلسطینی و اسرائیلی به شکل رسمی در سال

۱۹۹۱ در مادرید آغاز شد. خواسته مذاکره‌کنندگان فلسطینی در این مذاکرات مشتمل بر تشکیل کشور مستقل فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷، حق بازگشت آوارگان فلسطینی، تعیین حدود مرزها، حل موضوع شهرک‌های یهودی‌نشین، آب و مسائل امنیتی بود.

با تلاش‌های صورت گرفته از سوی ایالات متحده کنفرانس‌های صلح در سال ۲۰۰۰ معروف به کنفرانس‌های کمپ دیوید دوم با شرکت دو طرف فلسطینی - اسرائیلی و در سال ۲۰۰۷ کنفرانس آنابولیس با شرکت گروه چهارجانبه صلح خاورمیانه شامل آمریکا، روسیه، سازمان ملل و اتحادیه اروپا و برخی از کشورهای عربی برگزار گردید، اما با این حال همه آنها با شکست مواجه شد. دولت ایالات متحده اخیراً تلاش‌های گسترده‌ای را به رهبری وزیر خارجه این کشور به منظور از سرگیری دوباره مذاکرات انجام داده است. دو طرف موافقت کرده‌اند که مذاکرات را با هدف دستیابی به چارچوب نهایی تا آوریل ۲۰۱۴ به سرانجام برسانند، اما با این حال به نظر می‌رسد که نسبت به انجام اقدامات سیاسی به منظور دستیابی به صلح نهایی بی‌علاقه هستند یا اینکه از اراده و پشتیبانی سیاسی اتخاذ چنین تصمیماتی برخوردار نمی‌باشند.

در مورد دلایل عدم شکل‌گیری توافق میان نیروهای فلسطینی باید خاطرنشان کرد که شکاف موجود میان جنبش فتح و حماس همچنان پابرجاست. اسرائیلی‌ها نیز به‌نوبه خود از سیاست‌های متناقضی پیروی می‌کنند. مقامات این رژیم از یک سو به سرکوب فلسطینی‌ها و برخورد توأم با زور با آنها مبادرت می‌ورزند؛ و از سوی دیگر بر برگزاری مذاکرات صلح و دستیابی به توافق نهایی اصرار می‌ورزند. هر یک از این عوامل به سهم خود باعث شده است که مذاکرات با شانس توافق همراه نگردد. در مجموع از دلایل شکست این مذاکرات در بعد داخلی می‌توان به عدم اتفاق نظر گروه‌های فلسطینی و همچنین جریانات داخلی اسرائیل و در بعد منطقه‌ای نیز مخالفت‌های قدرت‌های اثرگذار در خاورمیانه اشاره کرد. هر کدام از این عوامل به‌نوبه خود باعث می‌شود که ایالات متحده در ایجاد اتحاد و صلح میان طرف فلسطینی - اسرائیلی با ناکامی مواجه گردد. تداوم چنین امری در درازمدت می‌تواند پیامدهای منفی در جایگاه ایالات متحده نسبت به حل مناقشات منطقه‌ای و ایفاگر صلح در منطقه داشته باشد. (آجورلو، ۱۳۹۱)

پیامدهای چالش‌های امنیتی پیش رو برای ایالات متحده

سیاست و ژئوپلیتیک در خاورمیانه به طور چشم‌گیری در حال تغییر و دگرگونی است و چالش‌های ذکر شده در بالا بی‌تردید نقش مهمی را در تعیین مسیر فراروی منطقه بازی خواهد کرد. گرچه در این مقاله نگاهی به سازوکارهای بنیادی و حاکم بر هر چالشی پرداخته شد، اما با این حال پیش‌بینی قطعی درباره آینده آنها در خوش‌بینانه‌ترین حالت جز به ناامنی و بی‌ثباتی ختم نمی‌گردد. در واقع تنها واقعیت انکارناپذیر راهبردی درباره تحولات خاورمیانه، چشم‌انداز ابهام‌آمیز بودن وقایع آن است. به هر جهت دو عامل مهم تغییر در بافت منطقه‌ای و اهمیت وقایع پیش رو می‌تواند بر ارتباط درونی میان این روندها با همدیگر و پیامدهای آن بر منافع ایالات متحده تعیین‌کننده باشد.

در خصوص عامل اول باید گفت که ساختارها و بافت‌های پایدار در مناسبات راهبردی منطقه دچار تغییر شده است. تلاش ایالات متحده بر این است که در چنین شرایطی منافع درازمدت خود را همچنان حفظ نماید و در این راه چاره‌ای ندارد جز اینکه اعتماد متحدان سنتی خود را کمافی‌السابق داشته باشد. رفتارهای مداخله‌جویانه و غیرهم‌گرایانه از سوی متحدان می‌تواند موجب دلسردی ایالات متحده شود و تغییراتی را به دنبال خود در حوزه مناسبات انرژی در سطح جهانی به وجود آورد. این امر باعث خواهد شد که قدرت‌های مخالف منطقه‌ای، ترتیبات منطقه‌ای را طوری آرایش دهند که مطابق اهداف و منافع درازمدت واشنگتن در منطقه نباشد (Guzansky, 2013, 27-30).

افکار عمومی در خاورمیانه در مقایسه با گذشته در پی ایفای نقش فعال‌تری هستند؛ دلیل آن نیز به این نکته مهم برمی‌گردد که وقایع چند سال اخیر در جهان عرب و اسلام به خوبی اثبات کرد که حکومت‌های خودکامه دیگر نمی‌توانند نقش و اهمیت مردم را در اداره امور جامعه و تحولات آن نادیده بگیرند. با توجه به افزایش قابل ملاحظه احساسات ضدآمریکایی در میان افکار عمومی خاورمیانه، تلاش واشینگتن با اعمال نفوذ در منطقه و پیشبرد منافع با چالش‌های بیشتری همراه گردیده است. در این میان تشدید اختلافات شیعی - سنی میان کشورهای خاورمیانه از یک سو، و تداوم انشقاق و چنددستگی‌ها بین نظام‌های سیاسی سنی‌مذهب از سوی دیگر پیشبرد منافع ایالات متحده را با مشکل بزرگی مواجه کرده است که این امر می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری برای

واشینگتن داشته باشد. در مجموع برآیند چالش‌های مورد بررسی قرار گرفته، حفظ هم‌گرایی‌های منطقه‌ای و ارتقای منافع ایالات متحده را با علامت سوال مهمی مواجه کرده است. در ارتباط با عامل دوم می‌بایستی خاطر نشان کرد که در بافت تازه شکل گرفته منطقه‌ای، پیامدها و عواقب رخداد‌های مهمی همچون موضوع برنامه‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، جنگ داخلی سوریه و منازعه فلسطینی - اسرائیلی تأثیرات غیرقابل انکاری بر ثبات در منطقه و نوع حضور و مداخله ایالات متحده خواهد داشت. به دیگر سخن، انعقاد توافق‌نامه‌های سیاسی برای حل ابهامات موجود در برنامه هسته‌ای ایران، جنگ داخلی سوریه و مناقشه عربی - اسرائیلی به تغییر محیط سیاسی منطقه در جهت حرکت به سمت ایجاد امنیت کمک کرده و نقش بی‌بدیلی در از میان برداشتن بی‌ثباتی خواهد داشت. در پیش گرفتن راه‌کارهای سیاسی و دیپلماتیک برای حل این مسائل باعث کاهش تنش‌های منطقه‌ای، تقلیل منازعات قومی - مذهبی و تضعیف افراط‌گرایی و تروریسم در منطقه شده و فرصت‌های جدیدی را به منظور گسترش همکاری‌ها و تعاملات بر اساس منافع مشترک باز می‌گشاید.

در نقطه مقابل آن، اگر اقدامات سیاسی برای حل اختلافات بی‌نتیجه بماند، منطقه سریعاً به سمت نبردهای خونین و خشونت‌های گسترده فرقه‌ای پیش خواهد رفت و امکان تحقق پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی را غیرممکن خواهد ساخت. حمله احتمالی ایالات متحده یا رژیم صهیونیستی به ایران می‌تواند زمینه‌ساز اوج‌گیری یک نبرد گسترده منطقه‌ای با ابعاد و پیامدهای فراگیر بر محیط امنیتی منطقه و شمال آفریقا گردد. در صورت عدم دستیابی به یک راه‌حل سیاسی برای پایان دادن به بحران سوریه، وقوع فاجعه انسانی، ظهور گروه‌های افراط‌گرا و گسترش پیامدهای جنگ بر امنیت و ثبات کشورهای مجاور امری غیرقابل اجتناب خواهد بود؛ نمونه بارز آن را امروزه می‌توان در تحولات داخلی عراق در نتیجه ورود دولت افراط‌گرای اسلامی عراق و شام موسوم به داعش به خوبی مشاهده کرد. در نهایت اینکه اگر چشم‌انداز تشکیل دو دولت فلسطینی - اسرائیلی به سرانجام نرسد، خیزش‌های مردمی سراسر سرزمین‌های اشغالی را فرا خواهد گرفت و موج جدیدی را در جهان عرب و افکار عمومی کشورهای منطقه برخواهد انگیزخت و بر چالش‌های ایالات متحده در مواجهه با این بحران خواهد افزود. (Kinninmont, 2014, 1-6)

نتیجه‌گیری

با نگاهی کارشناسانه به تحولات منطقه می‌توان به این نتیجه رسید که هریک از چالش‌های امنیتی پیش رو در خاورمیانه ارتباط تنگاتنگی با منافع راهبردی ایالات متحده در خاورمیانه دارد. به‌طورمثال، حضور نظامی ایالات متحده در خاورمیانه به‌واسطه برخورداری آن از منابع سرشار نفت و گاز می‌تواند در تداوم سیاست‌های هژمونیک واشینگتن در جهان نقش حایز اهمیتی داشته باشد. گرایش‌های سیاسی و اقتصادی غالب در خاورمیانه و هم‌سویی یا ناهم‌سویی قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند ایالات متحده را در مدیریت بحران‌های واقع در آن با مخاطراتی مواجه گرداند. به سرانجام رسیدن پرونده هسته‌ای ایران نیز از راه‌های دیپلماتیک می‌تواند چشم‌انداز جدیدی را در به ارمغان آوردن ثبات و امنیت در منطقه ایجاد نماید. همچنین رقابت‌های تنگاتنگ میان قدرت‌های منطقه‌ای برای افزایش نفوذ می‌تواند به سهم خود مدیریت این منازعات را برای ایالات متحده به‌منظور صیانت از منافع خود با چالش مواجه گرداند. ماهیت ناآرام خاورمیانه و ظهور تهدیدات تروریستی نیز در زمره یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های منطقه‌ای ایالات متحده به‌شمار می‌رود. پیشرفت مایوس‌کننده در حل منازعات دو طرف فلسطینی - اسرائیلی یکی دیگر از چالش‌های منطقه‌ای آمریکاست که از چندین دهه گذشته بر مناسبات راهبردی این کشور با اسرائیل سایه انداخته است. مقامات ایالات متحده معتقدند که حل این منازعه می‌تواند آغازی بر پایان چالش‌های آمریکا در منطقه باشد، اما با این حال به‌نظر می‌رسد که شرط نیل به چنین مقصودی برآورده ساختن خواسته‌های گروه‌های فلسطینی و ملزم نمودن طرف اسرائیلی به توقف ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین می‌باشد. بنابراین آمریکا برای آنکه بتواند چالش‌های فراروی خود را به‌منظور استقرار نظم مورد نظرش در خاورمیانه از میان بردارد، باید محدودیت‌های تحمیل شده علیه خود را به ناچار بپذیرد. درنهایت اینکه، بررسی تحولات منطقه خاورمیانه و خیزش‌های مردمی در کشورهای عربی و اسلامی، اصلی‌ترین موضوع مورد بحث صاحب‌نظران سیاسی جهان غرب و کشورهای اسلامی در چند سال اخیر بوده است. این مسئله نیز چالشی دیگر از چالش‌هایی است که ایالات متحده آمریکا در برخورد با جهان اسلام در حال دست‌وپنجه نرم نمودن با آن می‌باشد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. آجورلو، حسین (۱۳۹۱)، «تحولات جهان عرب و روند صلح فلسطین – اسرائیل»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۲۴ فروردین.
۲. ایزدی، فواد (۱۳۹۰)، «منبع‌شناسی تروریسم و صلح» تهران: انتشارات مجمع جهانی تقریب مذاهب.
۳. بیات، ناصر (۱۳۹۰)، «نقش ترکیه در تحولات خاورمیانه با تأکید بر سوریه»، فصلنامه رهنامه سیاست‌گذاری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، سال دوم، شماره دوم.
۴. زروندی، حمید (۱۳۸۹)، «تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا در عراق پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره چهاردهم.
5. Allison, Graham and Setter Oren(2014), “Blocking the Paths to an Iranian Bomb,” Belfer Center for Science and International Studies.
6. “Arab Spring to Cost 800 Bln, HSBC Estimates,” (2013), Available at: [http /Reuters.com](http://Reuters.com). 2013/10/9/ Middle East economy politics.
7. “Al-Qaeda in Arabian Peninsula,” (2013), Anti Defamation League, Available at: www.adl.org .
8. Brian, Charles, “Impact of Syrian Crisis on Lebanon, Local and Regional Rationales for Hezbollah Involvement in Syria,” Istituto Affari Internazionale, Working Paper N. 1331.
9. Cartet B. Ashton (2008), “Military Elements in a Strategy to Deal with Iran's Nuclear Program,” Center for New American Security, Working Paper No. 3.
10. Clapper, R. James(2013), “Worldwide Threat Assessment of the U.S Intelligence Community,” Statement to the Select Committee on Intelligence U.S Senate, March 12.
11. “Defining Iranian Nuclear Programs in a Comprehensive Solution under Joint Plan of Action,” Institute for Science and International Security, January 2014, pp. 1-2 .
12. Demir, Serif (2013), “Impact of Syrian Crisis on the Glabal and Regional Dynamics,” *Journal of Turkish World Studies*, Vol. 16, No.1.
13. Eran, Oden (2014), “U.S Involvement in the Middle East: Image versus Reality,” Institute for National Security Studies.
14. Guzansky, Yoel (2013), “End of American Era in the Middle East,” *Strategic Assessment*, V. 15, No. 4.

15. Hagel, Chuck(2013), “Remarks by Secretary Hagel at Manama Dialogue,” Institute for International Security Studies, December 7.
16. Kinnimont, Jane (2014), “Syrian Conflict and Geopolitics of the Region,” Mediterranean Yearbook, Available at: [www. iemd. org/medyearbook](http://www.iemd.org/medyearbook)
17. President Barack Obama(2013), “Remarks by President Obama in address to U.N General Assembly,” United Nations, New York, Sep 24.
18. Russel A. James (2013), “Nuclear Reduction and Middle East Stability,” *Non Proliferation Review*, Vol. 20, No. 2.
19. Shadi, Hamid and Manaville(2013), “Bringing the U.S back into Middle East,” *Washington Quarterly*.
20. Shkolnik, Michael (2012), “Arab Uprising and Al-Qadea Peripheral Infiltration,” United Nations Association in Canada, June 25.
21. “Sustaining U.S Global Leadership for 21th Century” (2012), U.S Department of Defense.
22. Worth, F. Robert and Schumit Eric (2013), “Jihadist Group Gain in Turmoil across Middle East,” New York Times, December 4.